



«باقر سلیمان نژاد» در گفت و گو با «دنیای هوادار»:

در خراسان قحط الرجال نیست،
مدیریت ضعیف است!

دنیای هوادار

روزنامه مستقل

www.donyayehavadar.ir

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

شنبه ۶ اردیبهشت ماه ۱۴۰۴

شماره ۱۷۹۷

پایان یک سوسه قدیمی؟

میانگاله نفس می کشد،

اما هنوز با احتیاط...

پروین هراسی بجای مردم سالاری؟

زور هیأت مدیره پرسپولیس

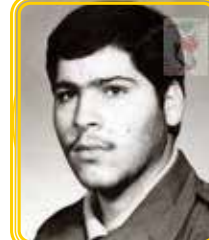
به درویش نمی رسد؟

«دنیای هوادار» از بحران آب می گوید؛

مرثیه ای برای وطن

فرونشست، فروپاشی ست به زبان آب

یاد و خاطره شهدا، به ویژه «شهید شعبانعلی رسولی نعمت آبادی» که ۲۳ اسفند ۶۱ به مقام شامخ شهادت نائل گشت، گرامی باد



ال جولانی برای ترامپ نامه فرستاد

یکی از متحدان نزدیک دونالد ترامپ که به تازگی دیداری محرمانه با رئیس موقت سوریه داشته، حامل نامه احمد الشرع به ترامپ است. کوری میلز، نماینده کنگره آمریکا، گفت که با احمد الشرع، رئیس موقت سوریه معروف به الجولانی، درباره شرایط لغو تحریم های اقتصادی و برقراری صلح میان این کشور جنگ زده و رژیم صهیونیستی گفت و گو کرده است. این نماینده کنگره افزود که نامه ای از طرف رئیس موقت سوریه و سرکرده هیئت تحریرالشام به ترامپ خواهد رساند، اما جزئیاتی از محتوای آن ارائه نداد. کاخ سفید هم به درخواست اظهارنظر پاسخی نداد.



شنبه ۶ اردیبهشت ۱۴۰۴ شمارگان ۱۷۹۷

دنیایکسواداد

رویداد

دیدگاه

پشت پرده پروژۀ جدید آمریکا در خاورمیانه؛

صلح بزرگ یا تسلیم خاموش؟



حزب الله، بزرگترین پادزهر راهبرد مذاکراتی آمریکا با ایران محسوب می شود. نگارنده معتقد است حتی اگر در مراحل بعدی مذاکرات به نتایج خوبی نیز برسیم، باید این گونه مطرح کنیم که: آمریکا در حال افول است و اغلب کارشناسان نظامی و امنیتی این کشور از توانایی های واقعی ایران آگاهی دارند. از سوی دیگر، آنها به این یقین رسیده اند که با تهدیدات نظامی و جابجایی تعدادی هواپیمای قدیمی، نمی توانند مقامات عالی رتبه ایران به ویژه حضرت آقا را مرعوب کرده و جمهوری اسلامی را وادار به تسلیم و عقب نشینی کنند. لذا از روی ناچاری مجبور به دادن امتیاز شده اند. کما اینکه صدام نیز زمانی که چهار ضعف مفرط شد، در برابر ایران کوتاه آمد. بنابراین، اگر در این منازعه که به نام مذاکره جریان دارد- آمریکا امتیازی به ایران بدهد، علت اصلی آن پیش از هر چیز، شجاعت و ایستادگی حضرت آقا بر مواضع مستحکم انقلاب و عدم عقب نشینی در برابر تهدیدات دشمن است. و باید روی این موضوع تبیین گسترده ای صورت گیرد.

جمهوری اسلامی از توان هسته ای ممکن نیست. از این رو ترامپ می خواهد پیش از آغاز پروژه صلح اعراب و اسرائیل، مسائل با ایران را حل و فصل کند. ۴. یکی از سناریوهای جدی آمریکا در توافق جدید با ایران، حساب باز کردن روی مردم ایران برای عبور از انقلاب اسلامی است. به این معنا که با توافق احتمالی جدید، قیمت دلار و طلا کاهش یافته و با تحول مثبتی که در زندگی و معیشت مردم پدید خواهد آمد، مردم ایران نسبت به رابطه و دوستی با آمریکا شرطی شده و خواهند گفت: چرا ما سال ها بی جهت رابطه خود را با آمریکا قطع کرده بودیم؟ به عبارت دیگر، پیامد مذاکرات جدید، تحول مثبت در زندگی مردم خواهد بود و در چنین شرایطی، کسی جرأت نخواهد کرد شعار «مرگ بر آمریکا» سر دهد. در واقع، آمریکایی ها به جای اشغال نظامی ایران، افکار و دل های مردم ایران را به دست خواهند آورد و به مرور، با بازگشت به اقتصاد ایران، کنسولگری و سفارت آمریکا نیز بازگشایی خواهد شد. به این ترتیب، آمریکا بدون شلیک حتی یک گلوله، به همه اهداف خود در ایران دست خواهد یافت.

۵. بدون شک، آیت الله خامنه ای دشمن درجه یک و تسخیرناپذیر «شیطان بزرگ» در ایران است. یکی از اهداف راهبردی آمریکا در مذاکرات جدید می تواند بی اعتبارسازی این عالم مجاهد، مبارز و امام امت نزد افکار عمومی باشد. معظم له سال ها مسئولین جمهوری اسلامی و مردم ایران را از دوستی و ارتباط با آمریکا برحذر داشته و آن را سقمی مهلک دانسته اند. خروجی مذاکرات جدید می تواند بهبودی- even نسبی- در معیشت مردم به همراه داشته باشد. در این حالت، آمریکا خواهد کوشید رهبری انقلاب را در برابر مردم ایران قرار داده و نظریه ها و فرامین معظم له در سال های گذشته را بی اعتبار سازد؛ رهبری ای که همواره بر عدم مذاکره با آمریکا تأکید داشته است. در واقع، یکی از سناریوهای آمریکا در مذاکرات جدید، بی اعتبارسازی رهبری در نزد افکار عمومی است. جهاد تبیین و اقناع سازی مردم، به ویژه امت

دکتر ابوالفضل صدقی

یکی از موضوعات شگفت انگیز در مذاکرات جاری میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده، تحول عجیب در خواسته های دولت ترامپ از ایران است. چه اتفاقی افتاده که ترامپ، خواسته های موشکی، منطقه ای و هسته ای صلح آمیز خود را کنار گذاشته و فقط بر موضوع بخش نظامی برنامه هسته ای ایران تمرکز کرده است؟ یعنی چه اتفاقی رخ داده که ترامپ حاضر شده در قبال صرفاً تعطیلی پیشرفت برنامه هسته ای نظامی (غنی سازی ۲۰ و ۶۰ درصد)، تحریم های ایران را بردارد؟ در حالی که درخواست های ابتدایی او شامل برچیدن کامل برنامه های موشکی، هسته ای و منطقه ای ایران بود.

آنچه در پاسخ به این ابهامات می توان مطرح کرد، به شرح ذیل است:

۱. آمریکا به توانایی های نظامی جدید ایران و قدرت بازدارندگی جمهوری اسلامی آگاهی یافته و وقوع یک جنگ منطقه ای گسترده با ایران را به نفع خود نمی داند؛ از همین رو تلاش دارد تا برنامه هسته ای ایران را از طریق مذاکره کنترل و نابود سازد. در ابتدا ترامپ کوشید با تهدید و ارباب، ایران را به پای میز مذاکره بکشاند، اما رهبر انقلاب با رد مذاکره غیرشرافتمندانه، دست ترامپ را در پوست گردو گذاشت و آمریکا ناچار به تغییر تاکتیک شد. بنابراین، سناریوی اول این است که آمریکا چاره ای جز مذاکره با ایران برایش باقی نمانده است.

۲. آمریکا به این نتیجه رسیده است که اگر بیش از این بر ایران فشار وارد کند، چین و روسیه نهایت استفاده را از این وضعیت خواهند برد و در نتیجه، یک اتحاد بزرگ ضد آمریکایی در منطقه شکل خواهد گرفت.

۳. هدف بزرگ آمریکا، ایجاد یک صلح منطقه ای فراتر از پس از طوفان «الاقصی» است؛ در این صلح بزرگ، دولت های عربی اسرائیل را به رسمیت خواهند شناخت و اسرائیل به کشوری عادی در منطقه تبدیل خواهد شد. آمریکا به خوبی می داند که تحقق چنین صلحی بدون حل و فصل اختلافات با ایران و دور کردن

سرمقاله

بایان یک وسوسه قدیمی؟

میانکاله نفس می کشد، اما هنوز با احتیاط...

مهرداد تیموری

میانکاله: آن نوار باریک، رؤیایی و نادر از تنوع زیستی در شمال ایران، بار دیگر به تیر اول بازگشته: این بار نه با هشداری جهانی یا زخم های تازه بر تن طبیعت، بلکه با خبر خوشی که اگر در حد یک مانور باقی نماند، می تواند به نقطه عطفی برای عقلانیت محیط زیستی در ساختار حاکمیتی ایران بدل شود: توقف پروژه احداث پتروشیمی در میانکاله با دستور ویژه رئیس جمهور؛ اما چرا این «توقف» این قدر مهم است؟ از سال ۱۳۸۶ که ایده احداث پتروشیمی در این منطقه مطرح شد، میانکاله عملاً در میان دو قطب گیر افتاد: یک سو سودای توسعه ای بی قاعده و بی اعتنا به زیست بوم، و در سوی دیگر، تلاش فعالان محیط زیست برای حفظ یکی از آخرین سنگرهای بکر طبیعی کشور. این پروژه در مقاطع مختلف سیاسی، چون ویروس خاموش، دوباره فعال شد؛ با نام هایی تازه، توجیه هایی نو، اما با همان تهدیدهای قدیمی.

مصوبه سال ۱۳۹۹ دولت دوازدهم، اگرچه با زبانی آراسته به کلیدواژه هایی چون «آمایش سرزمین» و «زنجیره ارزش»، سعی داشت ردای توسعه بر تن پروژه ای مخرب بیاندازد، اما اعتراض کارشناسان، فعالان مدنی و حتی نهادهای مستقل علمی، بار دیگر نشان داد که میانکاله فقط یک پهنه جغرافیایی نیست؛ بخشی از وجدان زیست محیطی ایران است. اکنون، سازمان حفاظت محیط زیست وعده داده که در جلسه آینده هیأت دولت، به دنبال لغو کامل و رسمی این پروژه خواهد رفت. اگر این وعده عملی شود، می توان آن را بیش از یک پیروزی نمادین دانست: شاید آغاز عصری تازه باشد که در آن، سیاست گذاری محیط زیستی از پوستر و شعار، به مصوبه و ساختار بدل شود.

با این حال، باید پذیرفت که محیط زیست در ایران، نه فقط قربانی طرح های پتروشیمیایی یا معدنی، بلکه اسیر نوعی نگاه توسعه زده و رانتی است؛ نگاهی که طبیعت را منبع استخراج می بیند، نه میراثی برای نسل های بعد. مبارزه برای میانکاله، آزمون کوچکی از این نبرد بزرگ تر است. نبردی که اگر قرار باشد صرفاً در قالب «توقف موقت» باقی بماند، هرگز به تغییر پارادایم منتهی نخواهد شد.

و اگر نه؟ اگر این «توقف» نیز به بایگانی توقف های بی سرانجام ملحق شود؟ در آن صورت، نه میانکاله، که سیاست ما از نفس خواهد افتاد. و این بار، دیگر صدایی برای فریاد نخواهد ماند.



«چین»: مذاکراتی با آمریکا در کار نیست!

نامید، تعرفه هایی گسترده از جمله ۱۴۵ درصد بر واردات چین اعمال کرد. این اقدام بخشی از یک کارزار گسترده تر بود که بیش از ۹۰ کشور را هدف گرفته تا با آنچه ترامپ عدم تعادل تجاری ناعادلانه خوانده، مقابله شود.

تنش ها بین دو اقتصاد بزرگ جهان موجب نوسانات در بازارهای جهانی شده اند. صندوق بین المللی پول روز سه شنبه پیش بینی رشد جهانی را کاهش داد و عدم قطعیت تجاری را یکی از عوامل اصلی افت تولید عنوان کرد.

همچنین پیش بینی رشد اقتصادی آمریکا برای سال ۲۰۲۵ را به ۱.۸ درصد کاهش داده که سال گذشته ۲.۸ درصد بود. انتظار می رود رشد اقتصادی چین نیز به دلیل تلاش ها برای مقابله با آثار تعرفه های واشنگتن به ۴ درصد کاهش یابد.

وعده یک «توافق منصفانه با چین» را داده بود، در حالی که مدعی بود «فعالانه» با پکن در حال تعامل است. گوا در نشست خبری خود گفت: «همه این ها اخبار جعلی هستند».

سخنگوی وزارت خارجه چین گفت پکن همچنان آماده گفت و گو است اما تأکید کرد که «گفت و گو و مذاکره باید برابر، محترمانه و سودمند برای هر دو طرف باشد».

او موضع چین مبنی بر اینکه درگیری تعرفه ای «توسط آمریکا آغاز شده» تکرار کرده و هشدار داد که پکن آماده است «تا پایان علیه آنچه رفتارهای تجاری ناعادلانه و غیرقانونی آمریکا می داند، بجنگد».

اوایل این ماه، ترامپ در روزی که آن را «روز آزادی»

چین ادعای دونالد ترامپ درباره مذاکرات مرتبط با جنگ تعرفه ها را رد کرد.

پکن به ادعاهای دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا مبنی بر جریان داشتن مذاکرات تعرفه ای بین دو کشور واکنش نشان داده است.

«گوا جیاکون» سخنگوی وزارت خارجه چین امروز پنجشنبه گفت: «هیچ مذاکره ای انجام نشده و گزارش هایی که خلاف این را می گویند، اخبار جعلی هستند».

اظهارات گوا در واکنش به صحبت های ترامپ در روز چهارشنبه بود که به احتمال عقب نشینی از سیاست تعرفه ای خود اشاره کرده بود.

رئیس جمهور آمریکا گفته بود تعرفه هایی که اوایل این ماه بر کالاهای چینی اعمال شده اند، «به طور چشم گیری کاهش خواهند یافت» و

«علیرضا عاقلی» -رئیس سازمان سیما، منظر و فضای سبز شهری شهرداری کرج- از اجرای عملیات زیباسازی و نقاشی جداره گلزار شهدای چهارصد دستگاه خبر داد و گفت: این نقاشی دیواری به صورت تلفیق خط و نقاشی با موضوع ایثار و شهادت به متره ۱۶۰ مترمربع روی جداره گلزار شهدای چهارصد دستگاه انجام شده است. سازمان سیما، منظر و فضای سبز شهری شهرداری کرج تاکنون پروژه‌های مختلفی را با هدف زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهدا به مناسبت‌های مختلف در سطح شهر اجرا کرده است. این مسئول گفت: اجرای زیباسازی و نقاشی جداره گلزار شهدای چهارصد دستگاه توسط هنرمند «آیدا تک فلاح» به مدت ۲۰ روز در فروردین‌ماه ۱۴۰۴ تکمیل شده است.



زور هیأت مدیره پرسپولیس به درویش نمی‌رسد؟



اندازه از تغییر می‌هراسد؟

آیا اکنون، بهترین زمان برای تغییر نیست؟ اگر هیأت مدیره پرسپولیس قصد ندارد «روی موج طرفداران» تصمیم بگیرد (!) پس معنای مردم سالاری چیست؟

به راستی! پروین هراسی و قدرت‌های پشت پرده لابی‌گری که درویش را تا این سطح در پرسپولیس بالا کشیدند، چه میزان در عقب‌نشینی هیأت مدیره و احتیاط آن‌ها در تصمیم‌گیری نقش دارد؟

لطفاً صحبت از «ارزیابی عملکرد» نکنید! تصاحب چند جام طی سه سال شاید به مفهوم «کارایی» قابل توجه باشد، اما از نظر «اثربخشی» جای تأمل دارد. نائل شدن به مفهوم «باشگاه‌داری» و حرکت در مسیر تعالی و توسعه پایدار، معیار واقعی ارزیابی است و با مفهوم اثربخشی معنا پیدا می‌کند. آیا پرسپولیس واقعاً در این مسیر رشد داشته است؟

مجید سعیدی

هیأت مدیره پرسپولیس «فعلاً» با استعفا رضا درویش مخالفت کرد؟ دلایل آن‌ها هرچه باشد، قابل توجه نیست؛ چراکه برکناری رضا درویش خواست طرفداران این تیم است. تیمی که سرمایه‌های واقعی آن، همین هواداران هستند. اینکه اسماعیل کارताल باید درباره ایفا یا عزل مدیرعامل پرسپولیس نظر بدهد، حرفی پوچ و بی‌پایه است؛ ولو اینکه بحث نقل و انتقالات فصل بعد هم در میان باشد!

کجای دنیا - جز ماجرای کی‌روش با فدراسیون فوتبال ما - سابقه دارید که سرمربی درباره آینده شغلی مدیر باشگاه تصمیم‌گیر باشد؟ اما اکنون هیأت مدیره پرسپولیس چنین رویکردی را در پیش گرفته! مگر قرار است در سه بازی باقیمانده، چه اتفاق مهمی بیفتد که هیأت مدیره پرسپولیس تا این

«باقر سلیمان‌نژاد» در گفت‌وگو با «دنیای هوادار»: در خراسان قحط الرجال نیست، مدیریت ضعیف است!



به رقابت‌های خارجی ضروری است. همچنین، باید کارگروه‌های نظارتی مشخصی وجود داشته باشند تا بر اجرای صحیح برنامه‌های فدراسیون‌ها به‌ویژه فدراسیون والیبال که متأسفانه از افراد غیروالیبالی در ساختار خود استفاده می‌کند- نظارت کنند.

وی افزود: «علاوه بر فاکتورهای مدیریتی نظیر برنامه‌ریزی، سازماندهی، ایجاد هماهنگی، کنترل، و مدیریت بودجه که شما به آن‌ها اشاره کردید، وجود تقویم سالانه برای تمام رده‌های سنی یکی از الزامات پایه است. این تقویم باید در پایان هر سال و منطبق با تقویم فدراسیون‌های آسیایی و جهانی تنظیم شود تا از بروز تداخل در زمان‌بندی مسابقات جلوگیری گردد».

دکتر سلیمان‌نژاد همچنین تأکید کرد: «بررسی آسیب‌دیدگی بازیکنان، ارزیابی عملکرد داوران در طول فصل، و انتخاب افراد شایسته برای اعزام به مسابقات بین‌المللی و حتی انتخاب داوران برای مسابقات حساس لیگ داخلی- از دیگر مواردی است که باید در اولویت برنامه‌ریزی‌ها قرار گیرد».

مربیان تیم ملی با چه معیاری انتخاب می‌شوند؟ دکتر سلیمان‌نژاد، مدرس رسمی فدراسیون والیبال، در پاسخ به این پرسش گفت: «کمیت مربیان فدراسیون باید برای تمامی رده‌های سنی، مربیان شایسته و واجد صلاحیت را انتخاب کند. پسنیده نیست بازیکنی که هنوز در لیگ مشغول به بازی است، هم‌زمان به‌عنوان مربی تیم ملی منصوب شود؛ این موضوع نه‌تنها از منظر حرفه‌ای قابل دفاع نیست، بلکه برای رشد منطقی ورزش نیز آسیب‌زاست».

وی تأکید کرد: «باید رابطه‌ها کنار گذاشته شوند و جای خود را به ضابطه‌ها بدهند. تنها در این صورت است که والیبال ایران می‌تواند در مسیر پیشرفت جهانی گام بردارد».

نظراتن درباره لیگ برتر والیبال کشور چیست؟ او در پاسخ به این پرسش گفت: «در یک نگاه روشن و واقع‌بینانه، لیگ برتر امسال پویایی لازم را نداشت. بسیاری از تیم‌ها در حد و اندازه لیگ برتر ظاهر نشدند و عملکردشان پر از فراز و نشیب بود. این مسئله به‌ویژه در برخی تیم‌ها و در بازی‌های پایانی فصل، از جمله دیدارهای فینال، کاملاً مشهود بود».

آیا درست است که مربی باشگاه، هم‌زمان مربی

حوزه والیبال ایران، و مربی تیم‌های مختلف در کشور آلمان که در آنجا به «برلیان ایرانی» شهرت یافته است.

عدم مدیریت صحیح، زمینه‌ساز نابودی است

دکتر سلیمان‌نژاد در آغاز گفت‌وگو، خطاب به آقای دنیامالی، وزیر محترم ورزش و جوانان، اظهار داشت: «مگر در خراسان قحط الرجال است که به‌دلیل سوءمدیریت، ورزش این استان را به مرز نابودی کشانده‌اید؟ جناب وزیر، لطفاً نگاهی جامع و دقیق به وضعیت ورزش در استان‌ها داشته باشید».

وی ادامه داد: «استان خراسان رضوی مدتی است که بدون مدیرکل مانده. آیا واقعاً در این استان وزین و سرشار از مدیران توانمند، قحط الرجال شده است؟»

دکتر سلیمان‌نژاد با تأکید گفت: «بازوی اصلی ورزش کشور و تیم‌های ملی، شهرستانی‌ها هستند. بنابراین در انتخاب مدیرکل ادارات ورزش و جوانان استان‌ها، باید بررسی‌های دقیق‌تری صورت گیرد. افرادی که عمر خود را وقف ورزش کرده‌اند، امروز به سن شصت‌سالگی رسیده‌اند؛ زمان بهره‌برداری از تجربیات آن‌هاست. چرا قوانینی وضع می‌کنید که آنان را به حاشیه می‌رانند؟ این افراد پخته و آگاه، اگر قرار نیست در همین‌جا امتحان پس بدهند، پس کجا باید بدهند؟»

او با اشاره به تحولات اخیر در ورزش استان افزود: «پس از روی کار آمدن آقای مظفری، با بهره‌گیری از مشاورانی زنده و کاربلد، به‌ویژه دکتر آیت‌اللهی و همکارانشان، طرح‌ها و برنامه‌های وسیعی در مجمع پیشکسوتان استان تدوین شده که فوق‌العاده پربار و امیدوارکننده است. بی‌تردید، این برنامه‌ها در مدت‌زمانی کوتاه می‌توانند نتایج مثبتی رقم بزنند و ورزش خراسان رضوی را در تمام رشته‌ها دچار تحول سازند. البته، این مسیر مستلزم برخورداری از فاکتورهای مدیریتی صحیح و اصولی است».

نظر شما درباره برنامه‌ریزی، سازماندهی، هماهنگی، کنترل وضعیت فدراسیون‌ها و تخصیص بودجه چیست؟

دکتر سلیمان‌نژاد، که سابقه مدیریت در بخش‌های مختلف ورزشی داخل کشور را در کارنامه دارد، در پاسخ به این سؤال گفت: «در زمان برگزاری مسابقات، وجود کارگروه‌هایی باتجربه و خبره برای انتخاب تیم اعزامی

اصغر قلندری

نمی‌دانم چه بر سر ورزش ایران آمده که مسئولانش حاضر نیستند حتی فرصتی برای پرورش یافتگان همین سیستم فراهم کنند! در این باره، تنها می‌توان اظهار تأسف کرد. این روزها، افرادی میدان‌دار شده‌اند که نه سابقه‌ای در ورزش دارند و نه تجربه‌ای در عرصه‌های عملی آن؛ اما مانع از حضور کسانی می‌شوند که سال‌ها در این میدان استخوان خرد کرده‌اند. نمونه بارز این وضعیت را می‌توان در اداره کل ورزش و جوانان و هیأت والیبال استان خراسان رضوی دید. بی‌احترامی به بزرگان و فرهیختگان ورزش، در تمام رشته‌ها، رفتاری ناپسند و نادرست است؛ کسانی که عمر و جوانی‌شان را پای اعتلای ورزش این سرزمین گذاشته‌اند.

متولیان ورزش کشور وظیفه دارند برای پیش‌کسوتان احترام قائل شوند و حرمت‌شکنی نکنند. این نه‌تنها مسئله‌ای فرهنگی، بلکه از حساس‌ترین و تأثیرگذارترین حوزه‌هاست که اگر نادیده گرفته شود، نتیجه‌اش بدآموزی برای جوانان خواهد بود. مسئولان باید بدانند که در برابر مفاخر ورزش، مسئولیت سنگینی دارند؛ مسئولیتی که کاملاً قابل لمس و غیرقابل انکار است. حال، اگر همین متولیان ورزش قرار باشد در رعایت بدیهی‌ترین اصول نیز کوتاهی کنند، جز تأسف خوردن، واقعاً چه می‌توان کرد؟

دکتر «باقر سلیمان‌نژاد»، پاسور خوش‌پنجه و اسبق تیم آموزشگاه‌های کشور اعزامی به کویت، سابقه بازی در تیم‌های منتخب خراسان و تیم ملی بزرگسالان را در کارنامه دارد. در دوره‌ای که طرح معروف «۲۷ ساله‌ها» به دستور مرحوم داودی، رئیس وقت سازمان تربیت بدنی، اجرا شد، ایشان نیز مشمول این طرح بودند.

سلیمان‌نژاد از چهره‌های نامدار تیم راه‌آهن مشهد بود و این تیم را در رقابت‌های جام پاسارگاد همراهی کرد. همچنین در تیم‌های پرسپولیس و استقلال تهران به‌عنوان پاسور حضور داشت. او سابقه مربی‌گری بدنسازی در سه رده سنی تیم ملی را نیز دارد.

وی در گفت‌وگویی با «دنیای هوادار» به سؤالات ما پاسخ داد. در ادامه، مروری خواهیم داشت بر این گفت‌وگو با دکتر باقر سلیمان‌نژاد؛ دارنده دکترای فیزیوتراپی از آلمان، برگزارکننده سمپوزیوم‌های علمی در

تیم ملی باشد؟ دکتر سلیمان‌نژاد، بازیکن نامدار و اسبق تیم راه‌آهن مشهد در جام پاسارگاد و دارنده مدارک مربی‌گری بین‌المللی سطوح ۲، ۳ و ۴ از FIVB، که سه کتاب به زبان آلمانی در حوزه رشد ورزش، به‌ویژه والیبال، تألیف کرده، در این باره گفت: «مربیان تیم ملی نباید هم‌زمان مربی باشگاه‌ها باشند؛ این تضاد منافع، به ساختار تیم ملی آسیب می‌زند. البته، باید از نظر مالی مربیان تیم ملی به‌خوبی تأمین شوند. آموزش، رکن اصلی در هر رشته ورزشی است-به‌ویژه در والیبال که بازی لحظه‌هاست. به همین دلیل، پیشنهاد می‌کنم تقسیم‌بندی مناطق برای برگزاری کلاس‌های مربی‌گری، و همچنین برگزاری کلاس‌های تخصصی ویژه پاسورها، الزامی شود. تیم‌های ملی و لیگ‌های برتر به پاسورهایی با تکنیک، هوشمند، بازی‌ساز و بازی‌گردان نیاز دارند».

دکتر سلیمان‌نژاد افزود: «کلاس‌های کارورزی نیز باید در طول سال برای مربیان برگزار شود. همچنین، کلاس‌های روان‌شناسی در هر مقطع، برای مربیان تیم‌های ملی از واجبات است. همسان‌سازی در تمام رده‌های سنی باشگاه‌های کشور باید در اولویت باشد؛ و این موضوع نیازمند تشکیل کارگروه‌های فنی و علمی منسجم و هدفمند است».

«دنیای هوادار» از بحران آب می گوید:

مرثیه‌ای برای وطن

فرونشست، فروپاشی است به زبان آب

مهدی تیموری



امان از سیاست‌های خشکیده...

ساختار حکمرانی آب در ایران، بیش از آنکه متکی به شناخت زیست‌بوم و منطق اکولوژیکی باشد، شوربختانه همچون بسیاری دیگر از بخش‌های حیاتی مملکت، هیأتی اداره می‌شود و گرفتار نگاه سازه‌محور، امنیتی و متمرکز است. طی دهه‌های اخیر، اولویت سیاست‌گذاران اغلب نه «سازگاری با اقلیم» بلکه «غلبه بر اقلیم» بوده است. همین نگاه باعث شده طرح‌هایی کلان، همچون سدسازی‌های بی‌رویه یا انتقال‌های بین‌حوضه‌ای، بدون ارزیابی‌های عمیق اجتماعی، فرهنگی و زیست‌محیطی اجرا شوند. یکی از مفاهیم مهمی که در ادبیات نوین مدیریت منابع آب برجسته شده، «عدالت اکولوژیک» است. عدالت اکولوژیک بر این اصل استوار است که منابع طبیعی نه فقط متعلق به انسان‌ها، بلکه بخشی از چرخه حیات کل زیست‌بوم‌اند و بهره‌برداری از آن‌ها باید بر پایه برابری بین‌نسلی، بین‌منطقه‌ای و بین‌گونه‌ای باشد. اما در ایران، اغلب سیاست‌ها به گونه‌ای طراحی می‌شوند که به جای توزیع عادلانه منابع، منجر به تمرکز منافع در بخش‌های خاصی از کشور و تضییع حقوق دیگر مناطق می‌شوند.

نمونه شاخص این سیاست ناعادلانه، پروژه انتقال آب از دریای خزر به استان سمنان بود؛ طرحی که از زمان دولت احمدی‌نژاد کلید خورد و در دولت‌های بعدی نیز مشمول حمایت‌های ضمنی و علنی شد. در این پروژه قرار بود سالانه بیش از ۲۰۰ میلیون مترمکعب آب شور خزر به فلات مرکزی ایران منتقل شود در مسیری که باید، از جنگل‌های هیرکانی عبور کند و به دشت‌های خشک سمنان برسد! همان زمان هم نهادهای گسترده‌ای از سوی متخصصان محیط‌زیست به این پروژه وارد شد؛ نخست آنکه این طرح فاقد پیوست محیط‌زیستی شفافیتی است. دوم، نمک‌زدایی این حجم از آب نیاز به انرژی عظیمی دارد که خود آلاینده است. سوم، تهدید به‌هم‌خوردن تعادل اکولوژیکی دریای خزر و اکوسیستم جنگل‌های شمال از پیامدهای جدی آن است. و چهارم، ایجاد نوعی توهم توسعه در مناطقی چون سمنان، که از اساس توان اکولوژیکی برای چنین پروژه‌ای ندارند. این پروژه، نه فقط از منظر فنی، که از زاویه اجتماعی و فلسفی نیز ناعادلانه است. یعنی منابع طبیعی یک منطقه‌ی حساس (شمال ایران) بدون رضایت یا مشارکت مردم آن منطقه، به نفع منطقه‌ای دیگر استخراج و منتقل می‌شود، بی‌آنکه به اثرات بلندمدت، تضادهای اجتماعی، یا پیامدهای زیست‌محیطی آن اندیشیده شده باشد.

عدالت اکولوژیک مستلزم آن است که مدیریت آب نه فقط فرونشست در تهران، نتیجه مستقیم چند دهه غفلت در مدیریت منابع و برنامه‌ریزی شهری است. در نبود سیاست‌هایی برای محدودسازی مصرف، بازچرخانی آب، و حفاظت از سفره‌ها، چاه‌های غیرمجاز در دل شهر کاشته شدند و امروز این شهر است که دارد می‌افتد؛ نه با بیا هو، بلکه با سکوتی مرگ‌بار.

فرونشست صرفاً یک رخداد فیزیکی نیست؛ پیامی هشداردهنده از زیر پوست شهر است. این پدیده می‌تواند به شکاف در خطوط انتقال گاز، آسیب به زیرساخت‌های شهری (از مترو تا لوله‌های آب)، ترک در ساختمان‌ها و حتی افزایش خطرپذیری در برابر زلزله منجر شود. بر اساس پژوهش دانشگاه تهران، مناطقی مانند جنوب غربی پایتخت، شامل اسلام‌شهر، شهرری، و نسیم‌شهر در بالاترین خطر قرار دارند.

در حقیقت، فرونشست در تهران، نتیجه مستقیم چند دهه غفلت در مدیریت منابع و برنامه‌ریزی شهری است. در نبود سیاست‌هایی برای محدودسازی مصرف، بازچرخانی آب، و حفاظت از سفره‌ها، چاه‌های غیرمجاز در دل شهر کاشته شدند و امروز این شهر است که دارد می‌افتد؛ نه با بیا هو، بلکه با سکوتی مرگ‌بار.

آبخوان‌هایی که تهی شدند

دشت تهران تنها نمونه نیست. دشت اصفهان، با سابقه هزارساله در تمدن‌سازی، حالا با افت شدید سطح آبخوان‌ها و نشست زمین مواجه است. در مشهد نیز، برآوردها نشان می‌دهد افت سطح آب‌های زیرزمینی به بیش از ۳۵ متر رسیده است. این یعنی نه تنها منابع آب از بین رفته‌اند، بلکه ساختار زمین نیز در حال تخریب است؛ اما این اعداد خشک، فقط نشانه‌های یک واقعیت فیزیکی نیستند، بل آن‌ها پژواک یک فروپاشی تمدنی‌اند. هر متر آبی که از سفره‌های زیرزمینی کاسته می‌شود، به معنای از دست‌رفتن تعادلی است که هزاران سال با قنات و سازگاری با اقلیم خشک ایران شکل گرفته بود. آبخوان‌ها، برخلاف آن‌چه در نگاه مهندسی صرف به نظر می‌آید، صرفاً منابعی برای استخراج نیستند؛ آن‌ها حافظه‌های زیرزمینی زیست‌بوم بشر در ایران‌اند.

فروپاشی این آبخوان‌ها به مثابه شکاف در پیوست فرهنگی، اقتصادی و زیستی جامعه است. وقتی زمین تهی می‌شود، فرهنگ نیز دچار فرسایش می‌گردد. روستاهایی که با هنر قنات زنده بودند، حالا یا متروک‌اند یا به شبکه‌های انتقال شهری وابسته شده‌اند. ناپدید شدن این آبخوان‌ها، نه تنها یک بحران محیط‌زیستی، بلکه یک بحران معرفت‌شناختی هم هست: دیگر نمی‌دانیم چگونه با اقلیم‌مان زندگی کنیم. از منظر جامعه‌شناسی منابع، فقدان آب زیرزمینی باعث افزایش وابستگی به منابع کنترل‌شده دولتی می‌شود، و این به مرور شکل رابطه مردم با دولت را تغییر می‌دهد. کشاورزی خرد، که بر دسترسی محلی و دانش بومی متکی بود، جای خود را به وابستگی به آب لوله‌کشی، تصمیمات بالادستی و سیاست‌های نابرابر می‌دهد. این روند، شکاف طبقاتی و نارضایتی را نیز تشدید می‌کند، به‌ویژه در مناطقی که دیگر امکان کشاورزی ندارند. بنابراین، آبخوان‌های تهی‌شده فقط به معنای پایان یک منبع نیستند؛ آن‌ها پایان یک سبک زندگی‌اند. سبکی از زیستن که هم با طبیعت آشتی داشت، و هم بر نوعی از عدالت طبیعی استوار بود. امروز اما، در غیاب آن آب، نه طبیعت را داریم و نه عدالت را.

سوم، کاهش بارندگی بحران را از سطح محیط‌زیست به بطن جامعه کشانده است: کمبود آب شرب در برخی مناطق، تعطیلی مزارع، مهاجرت روستاییان به حاشیه‌شهرها، و بالا رفتن هزینه‌های تأمین آب شهری. در مناطقی مانند سیستان، شرق کرمان و برخی نواحی خراسان جنوبی، مسئله کم‌آبی دیگر فقط مسئله‌ای زیست‌محیطی نیست؛ مسئله‌ای انسانی و امنیتی است.

در نهایت، این روند یک پرسش بنیادین را مطرح می‌کند: آیا ساختارهای کنونی مدیریت آب در ایران، با این واقعیت تازه اقلیمی همخوانی دارد؟ پاسخ، متأسفانه، منفی است؛ زیرا ساختار فعلی تصمیم‌گیری در حوزه آب، بر پایه نگاه مهندسی و سازه‌محور بنا شده که بیشتر بر کنترل، مهار و انتقال تمرکز دارد تا بر تطبیق، تاب‌آوری و سازگاری با محیط. این ساختار، سال‌هاست که نسبت به تغییرات اقلیمی، الگوهای بارشی جدید و فشارهای فزاینده بر منابع طبیعی بی‌اعتنا مانده است. ادامه این وضعیت، بدون بازبینی بنیادین در سیاست‌های کلان و جزئی، کشور را به‌سوی فاجعه‌ای سوق می‌دهد که نه‌فقط منابع طبیعی، بلکه بنیان‌های اجتماعی‌اش را نیز در معرض تهدید قرار می‌دهد. وقتی آب نباشد، تنها طبیعت نیست که فرومی‌ریزد؛ اقتصاد، امنیت، سلامت و انسجام اجتماعی نیز دچار اختلال می‌شوند. فرونشست زمین، خالی شدن روستاها، تنش‌های محلی بر سر آب، و بروز نارضایتی‌های گسترده همگی نشان از بحران‌های زاینده از دل کم‌آبی دارند. برای مواجهه با این چالش، تنها مدیریت منابع کافی نیست؛ بلکه باید نگاهی جامع به حکمرانی، مشارکت اجتماعی، عدالت محیط‌زیستی، و تاب‌آوری فرهنگی و اقتصادی انداخت. آنچه نیاز است، نه تنها اصلاح در سیاست‌های آبی، که بازآفرینی رابطه انسان و سرزمین است. رابطه‌ای که بر درک متقابل، احترام به ظرفیت‌های اقلیم و استفاده از دانش بومی بنا شده باشد. در غیر این‌صورت، ما تنها در حال مدیریت فروپاشی خواهیم بود، نه جلوگیری از آن.

زخم خاموش پایتخت

مرکز تحقیقات زمین‌شناسی ایران در تازه‌ترین گزارش خود، فرونشست سالانه زمین در دشت تهران را بین ۲۵ تا ۳۶ سانتی‌متر اعلام کرده است. این رقم به مراتب بالاتر از خط قرمز جهانی (۴ میلی‌متر در سال) است و تهران را در میان بحرانی‌ترین پایتخت‌های جهان از منظر پدیده فرونشست قرار می‌دهد. اما منشأ این فروپاشی آرام در دل زمین پست است.

دنبال چرایی‌اش می‌گردید؟ ساده‌است: برداشت بی‌رویه آب زیرزمینی! اما این تنها سطح ماجراست. برای درک ابعاد واقعی، باید به عمق ماجرا رفت. در دهه‌های اخیر، تهران با رشد انفجاری جمعیت، توسعه عمودی و گسترش شهری بی‌قاعده روبه‌رو بوده است. این رشد، تقاضا برای منابع آب زیرزمینی را چند برابر کرد. شبکه رسمی تأمین آب نتوانست پاسخگوی این عطش جمعیتی باشد و مردم و نهادها به حفر چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق پناه بردند. آمارهای وزارت نیرو نشان می‌دهد در محدوده دشت تهران بیش از ۵۰۰۰ حلقه چاه غیرمجاز حفر شده که بسیاری از آن‌ها به‌طور مستقیم از سفره‌های آب زیرزمینی استحصال می‌کنند. طبق برآورد کارشناسان، میزان برداشت سالانه از منابع آب زیرزمینی تهران بیش از ۱/۵ میلیارد متر مکعب است؛ درحالی‌که تغذیه طبیعی این منابع کمتر از یک سوم این میزان تخمین زده می‌شود. این یعنی نه تنها سفره‌ها تخلیه شده‌اند، بلکه زمین برای جبران این حجم از خالی‌شدن، در حال فشرده‌شدن و نشست است.

زمین هنگامه آه‌کشیدن بی‌صداست؛ اما زد نشانه‌هایش پیداست: ترک‌هایی که از دل خاک می‌آغازند و به سقف خانه‌ها می‌رسند، چاه‌هایی که دیگر صدایی از دلشان نمی‌آید؛ و آب‌انبارهایی که تشنه‌تر از آدم‌های کنارشان مانده‌اند. ایران، سرزمینی که روزی با قنات‌ها به تمدن آب می‌بخشید، امروز در برابر تشنگی زانو زده است. اگر بخواهیم چهره قرن چهاردهم را ترسیم کنیم، باید بجای رنگ و آفتاب، ترک و غبار بکشیم. تهران، پایتخت همیشه تشنه، حالا دیگر فقط کم‌آب نیست؛ زمین زیر پایش هر سال چند سانتی‌متر فرو می‌نشیند، انگار خودش هم از بار خشکی و بی‌تدبیری خسته شده. اما فقط تهران نیست. از مشهد تا اصفهان، از قزوین تا کرمان، دشت‌ها دارند توخالی می‌شوند، زیر پاهایمان دیگر خاک نیست؛ زخم است. در چنین وضعیتی، چگونه می‌توان هنوز با امید از آینده گفت؟ چگونه می‌توان از توسعه گفت وقتی توسعه بر بستر فروریخته می‌نشیند؟ این بحران، حالا دیگر در عمیق‌ترین لایه‌های خاک جا خوش کرده، اما ریشه‌هایش در سطح است: در تصمیم‌هایی که گرفته نشده‌اند، در طرح‌هایی که بی‌فکر اجرا شده‌اند، و در فرهنگی که مصرف را بر بقا مقدم شمرده است. نگارنده این سطور، مایل است خواننده را دعوت کند. به تأمل؛ تأملی نه فقط برای بقاء، بلکه برای بازآفرینی رابطه‌مان با عنصری که بی‌صدا می‌میرد: آب. در میانه قرن چهاردهم شمسی، ایران نه فقط با گرمای هوا، بلکه با تب خشکی و بی‌آبی می‌سوزد. بحران آب دیگر یک هشدار نیست، بل واقعیتی زیسته است؛ از دشت‌های ترک‌خورده تهران تا فرونشست نفس‌گیر اصفهان. آنچه در ادامه می‌خوانید، نظاره‌هایی است از زخمی که آب، یا به‌دقت‌تر، فقدان آن، بر تن ایران عزیزمان نشانده است.

قطره چکان باران

براساس گزارش‌های رسمی سازمان هواشناسی، متوسط بارندگی سالانه در ایران طی چهار دهه اخیر با کاهش حدود ۵۰ میلی‌متر همراه بوده است. این کاهش تنها یک عدد خشک نیست؛ در اقلیمی که بارش‌ها محدود و پراکنده‌اند، هر میلی‌متر کاهش به معنای تنش شدیدتر در منابع آبی، کشاورزی، منابع زیرزمینی و زیست‌بوم‌های طبیعی است. در سال ۱۴۰۳، میزان بارش‌ها در بسیاری از نقاط کشور بیش از ۲۵ تا ۳۰ درصد نسبت به میانگین بلندمدت کاهش یافت. این یعنی ایران دارد به‌سرعت به سمت بیابانی‌شدن پیش می‌رود. روند کاهش بارش‌ها نه‌تنها پراکندگی زمانی و مکانی دارد، بلکه الگوی آن نیز به‌هم‌ریخته است. در برخی مناطق باران‌های سیل‌آسا و مقطعی جای بارش‌های آرام و مفید را گرفته‌اند؛ پدیده‌ای که باعث روان‌آب‌های مخرب می‌شود و هیچ فرصتی برای نفوذ آب به سفره‌های زیرزمینی باقی نمی‌گذارد. به‌عبارت ساده‌تر، ما باران داریم، اما آبی ذخیره نمی‌شود. این تغییر الگو نشان می‌دهد که حتی وقتی می‌بارد، سودی به حال سرزمین ندارد. این کاهش بارندگی، تبعات مستقیم و غیرمستقیم فراوانی دارد.

نخست آنکه منابع سطحی مانند رودخانه‌ها، سدها و تالاب‌ها دچار افت شدید شده‌اند. رود کارون، زاینده‌رود، و دریاچه ارومیه، همه قربانیان خاموش همین الگوی بارشی‌اند.

دوم، منابع آب زیرزمینی که سال‌هاست برای جبران کمبود آب روی زمین بیش‌ازحد از آن‌ها برداشت شده، به‌شدت تهی شده‌اند و دیگر مجالی برای احیای طبیعی ندارند. افت سطح آبخوان‌ها اکنون تبدیل به خطری راهبردی شده است.

داستان جلد

بازارهای شهری نیز تحت تأثیر این بحران هستند. کاهش تولیدات کشاورزی، موجب بالا رفتن قیمت مواد غذایی، افزایش هزینه‌های خانوار، و نوسانات قیمتی در اقلام اساسی شده است.

توزیع منصفانه، شفاف سازی در مصرف نهادهای، بازتعریف اولویت‌ها. آیا در کشوری که منابع آیش بحرانی است، توسعه صنایع آب‌بر در کویر توجیه دارد؟ آیا در کشوری با چنین وضعیت اقلیمی، همچنان باید از کشت محصولات پرآب مانند برنج و هندوانه در استان‌های خشک حمایت شود؟ آیا بهتر نیست یک‌بار برای همیشه ساختار توزیع بارانه‌های آب و انرژی بازنگری شود.

از حیث جامعه‌شناختی، ادامه این رویکردی پاسخ‌گذاشتن حاکمیت و مقصر معرفی کردن مردم، به نوعی «تولید بی‌اعتمادی سیستماتیک» منجر شده است. مردم، دیگر گوش نمی‌سپارند، چون می‌دانند که کسی صدای آن‌ها را نمی‌شنود. مشارکت، تنها در صورتی معنا دارد که همراه با مسئولیت‌پذیری متقابل باشد. تا زمانی که مدیریت آب در اتاق‌های بسته، بدون حضور دانشگاهیان، فعالان محیط‌زیست، نمایندگان جوامع محلی و کارشناسان مستقل انجام می‌شود، هیچ صرفه‌جویی‌ای از پایین به بالا، نمی‌تواند بحران را متوقف کند.

سیاست‌گذار باید بداند که بحران آب، دشمن خاموش توسعه است. خشکسالی، سکوت دارد؛ اما ویرانگر است. وقتی کشاورز زمینش را رها می‌کند، وقتی روستا خالی می‌شود، وقتی شهر پر از حاشیه‌نشینان بی‌کار می‌شود، آنگاه دیگر از رونق، از ثبات، و حتی از امنیت نمی‌توان سخن گفت. بحران آب، لزوماً به شورش آبی نمی‌انجامد، اما می‌تواند پی‌ریزی‌کننده بحران‌هایی بسیار پیچیده‌تر باشد: بحران معیشت، بحران مشروعیت، بحران مهاجرت داخلی و در نهایت، بحران ملی.

اگر ایران بخواهد از وضعیت قرمز سال ۱۴۰۴ خارج شود، نخستین گام، پذیرش واقعی بودن بحران و پذیرش مسئولیت حکمرانی در این بحران است. دومین گام، بازتعریف سیاست‌ها با محوریت شفافیت، مشارکت و عدالت اکولوژیک است. و سوم، آن چیزی است که فراموش شده: بازسازی رابطه فرهنگی ما با آب؛ از طریق آموزش، رسانه، ادبیات، هنر و حتی مناسک روزمره. نمی‌توان آینده را بر زمین ترک‌خورده بنا کرد. ما نیاز داریم نه به برنامه‌های مقطعی، بلکه به سیاست‌هایی با افق بلندمدت، پایداری نهادهای و چشم‌اندازی انسانی. این سرزمین، هنوز امید دارد؛ اما این امید، وابسته به صداقت در بیان، شجاعت در تصمیم، و مسئولیت‌پذیری در عمل است.

در نهایت، بیا بید برای همیشه دست از آدرس‌های غلط برداریم. مردم، قربانی این بحران‌اند، نه بانی‌اش. نه آن‌ها چاه‌ها را بی‌محاسبه کاویدند، نه صنایع آب‌بر را در کویر کاشتند، نه طرح‌های انتقال بی‌فکر را تصویب کردند. اگر قرار است راه‌حلی باشد، باید از رأس هرم آغاز شود؛ از تجدیدنظر ریشه‌ای در سیاست، از به‌پاسخ کشیدن نهادهای تصمیم‌گیر، نه از پخش انیمیشن‌های صرفه‌جویی میان مسابقات فوتبال؛ و لطفاً، دیگر آب را به مضحکه لیوان‌های پلاستیکی تقلیل ندهید. آب، سوژه تبلیغات نیست؛ آب، مسئله بقاست. مسئله حیثیت ملی‌ست. آب، باید از پایین‌ترین لایه‌های خاک تا بالاترین سطوح برنامه توسعه حضور داشته باشد. نه فقط در لوله‌ها، بلکه در ساختار قدرت، در قوانین، در آموزش، در بانک‌ها، در بودجه، در وجدان جمعی، و در خواب شب سیاست‌گذار.

چراکه بدیهی است وقتی آب نباشد، هیچ چیز نیست: نه زمین، نه نان، نه خانه، نه ایمان. بحران آب، پایان تدریجی یک تمدن است و اگر قدرت، همچنان گوش‌هایش را با آمار دروغین و تبلیغات بی‌خاصیت بپوشاند، روزی خواهد رسید که هیچ چیز باقی نماند جز خاکی ترک‌خورده و نسلی که نه به گذشته دل بسته، نه به آینده امید دارد. نه با شورش، نه با جنگ؛ این کشور، زیر سایه سکوت و بی‌تصمیمی خواهد شکست...

چگونه در این سرزمین خشک زیست کنیم. فراموش کرده‌ایم که فرهنگ، زمانی هنگامی معنا دارد که در بستر طبیعی خود شکوفا شود. امروز فرهنگ ما آواره است؛ بی‌زمین، بی‌اقلیم، بی‌آب.

هم‌زمان با نابودی قنات‌ها، چیزی در روان جمعی ما نیز خشکیده است. در نظام آموزش رسمی، در هنر، در سیاست‌گذاری فرهنگی، حتی در سینما، نشانی از بازنمایی بحران اکولوژیک دیده نمی‌شود. فرهنگ عمومی از «مصرف‌گرایی آب» به جای «زیست‌اخلاقی» دفاع می‌کند؛ انگار آب، همیشه هست. این توهم، خطرناک‌ترین شکل انکار است. در جامعه‌ای که رسانه‌ها به جای آموزش مصرف آگاهانه، به تبلیغ کولرهای گازی و دوش‌های پنج‌حالت می‌پردازند، دیگر نباید از خشکی طبیعت شگفت‌زده شد.

بحران فرهنگی، همچنین بحران حافظه است. در حالی که نسل‌های پیشین، با خاطره قنات، با تقویم باران، و با مناسک جمعی باران‌خواهی زندگی می‌کردند، نسل جدید نه تنها پیوندی با این حافظه ندارد، بلکه اغلب حتی از وجود چنین فرهنگی بی‌خبر است. این قطع ارتباط، نوعی بیریشگی فرهنگی به‌همراه دارد. در غیاب این ریشه‌ها، ما تبدیل به ساکنان موقتی سرزمینی شده‌ایم که دیگر آن را نمی‌فهمیم، دوست نداریم، و در نتیجه نابودش می‌کنیم. بحران فرهنگی ناشی از بحران آب، نهایتاً یک هشدار هستی‌شناسانه است: اگر نتوانیم رابطه‌مان را با آب، خاک، و اقلیم بازتعریف کنیم، نه فقط سرزمین، که معنا و فرهنگ‌مان را نیز از دست خواهیم داد. بازسازی رابطه ما با طبیعت، پیش‌نیاز بازسازی جامعه است. بدون این بازگشت، هر سیاست، هر پروژه، و هر آینده‌ای، بر زمین خشک و بی‌جان بنا خواهد شد.

ایستاده در تلاقی خشکسالی و بی‌تدبیری

القصة... از کاهش بی‌سابقه بارش‌ها، فرونشست زمین، نابودی آبخوان‌ها، سوم‌مدیریت کلان، تبعات اجتماعی و اقتصادی و فروپاشی فرهنگی گفتم و حال، می‌توان به‌روشنی دریافت که بحران آب در ایران، صرفاً یک چالش زیست‌محیطی یا اقلیمی نیست. بلکه یک بحران چندبعدی است که به تار و پود اقتصاد، سیاست، جامعه و فرهنگ ایران تنیده شده. و حالا، نه در آستانه فاجعه، بلکه در میانه آن ایستاده‌ایم. ایران اردیبهشت ۱۴۰۴، دیگر در وضعیت هشدار نیست. وارد منطقه قرمز شده‌ایم؛ جایی که دیگر صرف هشدار دادن یا شعار صرفه‌جویی فایده‌ای ندارد. در دهه‌های گذشته، بارها به درستی گفته شد که باید در مصرف آب صرفه‌جویی کرد، اما مسئله اینجاست که چرا بار این مسئولیت همواره بر دوش مردم انداخته شده؟ چرا رسانه‌های رسمی، و حتی نهادهای حکومتی، بارها و بارها انگشت اتهام را به‌سوی شهروندان دراز کرده‌اند، بی‌آنکه ساختارهای پرمصرف، ناکارآمد و ناعادلانه را زیر سؤال ببرند؟

واقعیت این است که در کشوری که نزدیک به ۹۰ درصد منابع آبی در بخش کشاورزی مصرف می‌شود، جایی که صنایع فولاد و پتروشیمی با عطش بی‌پایان، آب مناطق کویری را می‌بلعند، و جایی که طرح‌های انتقال آب بدون پیوست محیط‌زیستی و اجتماعی اجرا می‌شوند، دعوت مردم به بستن شیر آب یا کوتاه‌کردن زمان دوش گرفتن، نوعی فراق‌کنی است. این یعنی آدرس غلط دادن، و فاجعه را از محل وقوعش منحرف کردن.

نمی‌توان از مردمی که در خانه‌های فرونشسته، با آب جیره‌بندی‌شده و گرمای طاقت‌فرسا زندگی می‌کنند، خواست بار اشتباهات سیاست‌گذاران را به دوش بکشند. نمی‌توان «صرفه‌جویی» را به ابزاری تبلیغاتی برای انکار ناکارآمدی مدیریتی بدل کرد. حاکمیت باید شجاعانه مسئولیت خود را بپذیرد. باید بگوید که بحران امروز، نتیجه یک دهه، دو دهه، بلکه پنجاه سال سیاست‌گذاری اشتباه است. اینکه سدسازی را بر مشارکت محلی ترجیح داد، اینکه قنات را فراموش کرد و چاه عمیق را ترویج، و اینکه سیاست آب را از سیاست عدالت جدا کرد.

عدالت در مصرف آب یعنی سیاست‌گذاری بر مبنای

زیرزمینی است. از سوی دیگر، درآمد سرائه کشاورزان به‌شدت افت کرده و نرخ مهاجرت روستاییان به شهرها، رشدی نگران‌کننده داشته است.

از منظر اقتصاد سیاسی، کشاورزی ایران قربانی یک پارادوکس تاریخی است: از یک سو سیاست‌های رسمی، به‌ویژه در گفتمان انقلاب، بر «خودکفایی غذایی» تأکید دارند، اما از سوی دیگر، الگوی مصرف آب و ساختار حمایتی دولت از کشاورزی، مبتنی بر توزیع بارانه‌های ناعادلانه، عدم نظارت بر بهره‌برداری، و غفلت از اصلاح الگوی کشت بوده است. مثلاً کشت محصولات پراپی مانند برنج و هندوانه، هنوز در مناطق کم‌آب کشور رواج دارد، چون از نظر اقتصادی «سود فوری» دارد؛ ولو آن‌که از نظر زیست‌محیطی، فاجعه‌بار باشد. از سوی دیگر، مکانیزم‌های قیمت‌گذاری و توزیع محصولات کشاورزی به‌گونه‌ای است که سود واقعی نه به کشاورز، بلکه به دلالان و واسطه‌گران می‌رسد. این در حالی است که کشاورز، که اصلی‌ترین ریسک خشکسالی و نوسان بازار را متحمل می‌شود، از کم‌ترین حمایت‌های بیمه‌ای و اعتباری برخوردار است. نظام بانک‌محور نیز، به‌جای حمایت از کشاورزی پایدار، وام‌هایی می‌دهد که صرف خرید ماشین‌آلات وارداتی یا توسعه سطح زیرکشت بی‌مطالعه می‌شود.

بازارهای شهری نیز تحت تأثیر این بحران هستند. کاهش تولیدات کشاورزی، موجب بالا رفتن قیمت مواد غذایی، افزایش هزینه‌های خانوار، و نوسانات قیمتی در اقلام اساسی شده است. گزارش‌های بانک مرکزی از تورم گروه خوراکی‌ها در سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۴۰۳، رشد متوسط سالانه ۵۵ درصدی را نشان می‌دهد؛ عددی که مستقیماً با بحران تولید و کم‌آبی در ارتباط است.

در نهایت، بحران آب، نه فقط بحران یک بخش، بلکه شکاف در اقتصاد ملی‌ست. کشوری که کشاورزی‌اش فرو می‌پاشد، امنیت غذایی‌اش در خطر است؛ و امنیت غذایی، بنیانی‌ترین شکل استقلال اقتصادی است. فرونشست زمین شاید آهسته باشد، اما فرونشست معیشت مردم، با شتابی بی‌سابقه در جریان است. اگر سیاست‌گذاری‌ها اصلاح نشوند، باید منتظر موج‌های جدید بحران‌های طبقاتی، ناآرامی‌های اجتماعی، و افزایش شکاف مرکز-پیرامون باشیم.

دوگانه جغرافیای ذهنی - جغرافیای طبیعی

آب در فرهنگ ایرانی چیزی بیش از مایع حیات است. از قنات و کاریز تا باران‌های خواستنی در اشعار حافظ و سعدی، از ساغر لب‌ز خیام تا سهراب و شط پرستوی شاملو، آب همیشه استعاره‌ای از زندگی، پاکی، استمرار و معنا بوده است. در فرهنگ ایران، آب نه فقط نوشیدنی، بلکه فلسفه‌ای زیستی بوده؛ تجربه‌ای جمعی از هم‌زیستی با طبیعتی سخت‌گیر اما شریف؛ اما این فرهنگ دیرینه، امروز در برابر منطق سرد و مصرف‌زده جهان مدرن شهری شکست خورده است. دیگر آبی نیست که در آن انعکاس ماه آتماشا کنیم. امروز، تانکرهای پلاستیکی روی پشت‌بام‌ها، بطری‌های آب معدنی، اپلیکیشن‌های سفارش آب، وسعیهایی که جز خاک مرده در پشت خود چیزی ندارند، جایگزین آن استعاره‌های غنی و شاعرانه شده‌اند. این جایگزینی صرفاً تغییر ابزار نیست؛ تغییر هستی‌شناسی است.

ما دیگر «آب را زندگی» نمی‌دانیم، بل آن را «کالایی برای زنده ماندن» تلقی می‌کنیم. این تفاوت، بنیادین است. در یکی، انسان بخشی از اکوسیستم و شریک آن است؛ در دیگری، مالک و مصرف‌کننده بی‌رحم آن. در یکی، احترام به منابع وجود دارد؛ در دیگری، بهره‌کشی تا ته خط. فرهنگ ایرانی همواره بر «سازگاری با اقلیم» استوار بوده؛ قنات، یک شاهکار فلسفی و مهندسی است نه فقط در استخراج آب، بلکه در نوعی اخلاقی زیست‌محیطی. اما امروز، در کلانشهرهایی چون تهران، شیراز یا کرمان، این اخلاق جای خود را به منطق تسخیر و مصرف داده است. از منظر فلسفی، ما با یک بحران هستی‌شناسانه طرفیم. بحران آب در ایران، تنها بحران کمبود یک منبع نیست؛ نشانه‌ای از گسست انسان ایرانی از زمین، از طبیعت، و در نهایت از خویش‌خویش است. ما دیگر نمی‌دانیم

با هدف تأمین نیازهای موقت و بخشی، بلکه با رویکردی بلندمدت، عادلانه و اکوسیستمی بازطراحی شود. مادامی که نگاه تصمیم‌گیران بر سازه، کنترل و مهار استوار باشد و نه بر حفظ و بازایی، مدیریت آب در ایران همچنان در چرخه‌ای معیوب باقی خواهد ماند؛ چرخه‌ای که منجر به خشکی طبیعت، شکاف اجتماعی، و فروپاشی تدریجی اعتماد عمومی می‌شود.

جامعه‌ای بر لبه ترک

فرونشست زمین، بیش از آن‌که پدیده‌ای صرفاً زمین‌شناختی باشد، واقعیتی اجتماعی و زیسته است؛ پدیده‌ای که شالوده‌های زندگی انسانی را، بی‌صدا و آرام، از درون تهی می‌کند. در جنوب تهران، خانه‌هایی با ترک‌های عمیق در دیوار و کف، تنها نشانه‌های فیزیکی نیستند؛ آن‌ها سندی زنده‌اند بر ترک‌برداری امنیت روانی، آرامش خانوادگی و اعتماد به آینده.

فرونشست و خشکسالی، با خود جابه‌جایی‌های جمعیتی را نیز به همراه آورده‌اند. بسیاری از روستاها و مناطق کشاورزی، به‌ویژه در حوضه‌های اصفهان، یزد، کرمان و خراسان جنوبی، به دلیل کاهش آب و نابودی منابع معیشتی، با مهاجرت معکوس به حاشیه کلانشهرها مواجه‌اند. اما این مهاجرت نه به قصد فرصت، بلکه از سر اجبار است. محصول آن نیز گسترش زاغه‌نشینی، فشار بر زیرساخت‌های شهری، و تعمیق نابرابری طبقاتی‌ست. گزارش‌های اخیر مرکز آمار ایران نشان می‌دهد طی یک دهه گذشته، نرخ مهاجرت از روستا به حاشیه کلانشهرها نزدیک به ۳۰ درصد افزایش یافته است. در شهرهایی مانند مشهد و تهران، سکونت‌گاه‌های غیررسمی توسعه یافته‌اند؛ مناطقی که فاقد زیرساخت مناسب، آب سالم، آموزش کافی و خدمات درمانی‌اند. این مناطق به کانون بحران‌های چندوجهی بدل شده‌اند: از بیکاری و فقر تا آسیب‌های اجتماعی نظیر اعتیاد، ترک تحصیل، و خشونت خانگی. از منظر جامعه‌شناختی، فرونشست، نشانه‌ای از فروپاشی تدریجی «قرارداد اجتماعی» بین دولت و ملت است. مردمی که امنیت سرزمینی‌شان تهدید می‌شود، در خانه‌هایی زندگی می‌کنند که هر لحظه ممکن است فروپریزند، و صدایشان در سیاست‌گذاری شنیده نمی‌شود، به‌مرور از نظام رسمی فاصله می‌گیرند. بی‌اعتمادی، احساس بی‌پناهی و سرخوردگی جمعی، از اصلی‌ترین پیامدهای این وضعیت‌اند.

این شرایط به خلق نوعی از «استیصال نهادینه‌شده» منجر می‌شود؛ جایی که شهروندان دیگر نه امید به بهبود دارند، نه ابزار اعتراض مؤثر. وقتی مردم احساس می‌کنند صدایشان برای نجات زمین، خانه یا زندگی‌شان شنیده نمی‌شود، به سوی انزوا، بی‌تفاوتی یا حتی رفتارهای خشن گرایش می‌یابند. این همان جایی است که بحران زیست‌محیطی، به بحران حکمرانی و مشروعیت تبدیل می‌شود. در نهایت، بحران آب و فرونشست، نه فقط به تهی‌شدن زمین، که به تهی‌شدن امید منجر می‌شود. در جامعه‌ای که زمین زیر پایش فرو می‌نشیند، دیگر چیزی محکم نیست؛ نه خانه، نه شغل، نه آینده. اگر این روند متوقف نشود، فرونشست بعدی نه در خاک، بلکه در روح یک ملت خواهد بود.

کشاورزی بی‌آب، بازارهای بی‌رمق

در کشوری که نزدیک به ۹۰ درصد منابع آبی‌اش صرف کشاورزی می‌شود، بحران آب بیش از هر چیز، بحرانی اقتصادی و معیشتی است. کم‌آبی و خشکسالی، نه فقط مزارع را خشک کرده‌اند، بلکه زنجیره ارزش اقتصادی روستا تا شهر را در هم شکسته‌اند. آنچه در خاک فرو می‌رود، تنها ریشه گیاه نیست؛ بلکه بنیاد تولید ملی، امنیت غذایی و توازن بازار کار است.

طبق آمار رسمی وزارت جهاد کشاورزی، طی یک دهه اخیر بیش از ۱.۵ میلیون هکتار از اراضی کشاورزی به دلیل کم‌آبی و شور شدن خاک، از چرخه تولید خارج شده‌اند. در خوزستان، قزوین، کرمان و فارس، مزارع گندم، جو، چغندر قند و پسته به‌شدت آسیب دیده‌اند. در خراسان رضوی، افت ۳۰ درصدی عملکرد زعفران در پنج سال گذشته، نتیجه مستقیم افت سطح سفره‌های

«محمدرضا حاج‌علیزاده» مدیرکل حج و زیارت استان تهران- با اشاره به اعزام بیش از ۱۱ هزار و ۸۰۰ زائر حج تمتع استان به سرزمین وحی گفت: مقدمات اعزام این زائران به حج تمتع آماده شده است. از میان حدود ۱۲ هزار زائر استان تهران، ۴ هزار و ۸۶۵ زائر مرد و ۶ هزار و ۹۲۱ زن در قالب ۸۶ کاروان به سرزمین وحی عازم می‌شوند که ۴۵ کاروان مدینه قبل و ۴۱ کاروان مدینه بعد هستند.



جستاری بر نقش کلیدی «آسانسوری به‌سوی اعدام» (۱۹۵۸) در شکل‌گیری موج‌نوی فرانسه؛

پیش از طلوع

بهمن شیرمحمد

بشمار می‌رفتند.

موج نویی‌ها معتقد بودند سینمای فرانسه تا پیش از ظهور موج نو وابستگی شدید و غیرقابل انکاری به ادبیات دارد و آن‌ها خود را ملزم به منشا و راه و روشی می‌دیدند که قصد داشت هویت به حاشیه رانده شده سینما را به آن بازگرداند و از سوی دیگر تماشای آثار فیلم‌سازان مهم آمریکا می‌توانست به‌عنوان الگویی برای تغییر دادن سازوکارهای سینمای فرانسه شود. با وجود تأثیرات سینمای فرانسه از آمریکا در بسیاری از جاها (مثل فیلم‌سازی استودیویی) تروفو و دوستانش در آثار برخی از فیلم‌سازان آمریکایی سبک‌ها و شیوه پرداخت‌هایی شخصی را کشف کرده بودند که در سینمای فرانسه چندان دیده نمی‌شد.

از سویی دیگر، سینمای موج نو که در ابتدا با حمله به سینمای سنتی فرانسه شناخته می‌شد به مرور زمان سعی کرد از طریق تعریف شیوه‌هایی از فیلم‌سازی که قرار بود به آن‌ها پایبند باشد اصولی را برای خود تعریف کند. اصولی که شاید بطور کامل اجرا نشد اما یک خط مشی مشخص و تأثیرگذار بود که در دهه‌های بعد تأثیرش را می‌شد حس کرد. (جنبش دهگما ۹۵ در دانمارک را احتمالاً بتوان تحت تأثیر این مانیفست دانست)

این اصول بطور کلی بازگو کننده یک چیز بود: فیلم‌سازی ارزان، با امکانات کم و محدود که از دید آن‌ها آزادی عمل بیشتری به کارگردان برای بروز و ظهور خلاقیت می‌داد. کارگردان باید نگارش فیلم‌نامه را هم برعهده می‌گرفت. فیلم باید نه در استودیو که در مکان‌های طبیعی ساخته می‌شد. برای فیلم‌سازی کمترین تجهیزات بکار گرفته می‌شدند و استفاده از دوربین‌های کوچک و سبک ارجحیت داشت.

بجای استفاده از بازیگران مشهور و ستارگان سینما از بازیگرهای کم نام و نشان‌تر استفاده می‌شد و صدابرداری سر صحنه بر صدابرداری در محیط استودیو اولویت داشت. گروه‌های فیلم‌سازی نسبت به دوران پیشین کوچکتر می‌شدند و بجای میزانشن‌های دقیق و مهندسی‌شده، از فی‌البداهگی و تصمیمات کارگردان درحین فیلم‌برداری استفاده می‌شد. مجموعه این راهکارها سینمای فرانسه را به ناگهان از شکل و شمایل گذشته‌اش خارج کرد و تصویری نوین از آن را به تماشاگران عرضه کرد.

حالا این فیلم‌ها گاهی نزدیک‌ترین تصویر به فرانسه بعد از جنگ برشمرده می‌شدند و به‌همین دلیل، یادآور سینمای نئورئالیستی ایتالیا هم بودند. تصاویر آغازین فیلم «چهارصد ضربه» ساخته تحسین برانگیز فرانسوا تروفو مثال مناسبی برای این رویکرد و نگاه بشمار می‌روند. تصویر ناقصی از برج ایفل که ساختمان‌های بلند و کوتاه اجازه دیدن کامل آن را نمی‌دهند که به‌نوعی اشاره به سیستم بسته تربیتی و اجتماعی فرانسه آن سال‌ها دارد.

«آسانسوری به‌سوی اعدام» ساخته لویی مال محصول سال ۱۹۵۸ در زمره فیلم‌های موج قرار نمی‌گیرد، اما موقعیت فیلم و نشانه‌هایی که در آن وجود دارد، آن را تبدیل به فیلمی پیشاموج نویی می‌کند.

«پیر بیار» سردبیر مجله سینما در دهه پنجاه در یکی از مقاله‌هایش در سال ۱۹۵۸، ارزیابی سالانه‌ای از سینمای فرانسه ارائه داد و اذعان کرد که سینمای فرانسه با وجود رشد قابل توجه اقتصادی و سود ناشی از فروش فیلم‌ها، از منظر هنری و قدرت خلاقانه فیلم‌سازان به رکودی عمیق فرو رفته است. او سپس فهرست‌هایی متفاوت از سینماگران فرانسوی را منتشر کرد که یکی از این فهرست‌ها درباره فیلم‌سازان و استعدادهایی

جوان بود به گفته او آثارشان شایسته دقت و توجه بودند. لویی مال یکی از همین استعدادها بود. او پس از ساخت چند فیلم کوتاه و مستند، بر اساس داستانی از نوئل کالف، «آسانسوری به‌سوی اعدام» را به‌عنوان اولین فیلم بلندش کارگردانی کرد و جایزه بهترین فیلم جشنواره لویی دولوک را از آن خود ساخت. «آسانسوری به‌سوی اعدام» در نگاه اول یک فیلم جنایی بنظر می‌رسد؛ با تمام نشانه‌هایش. ژولین (موریس رونت) کارمند عالی‌رتبه یک شرکت تجاری بین‌المللی، بدلیل رابطه عاشقانه‌ای که با فلورنس (ژان مورو) همسر رئیسش سیمون کلارا (ژان وال) برقرار کرده، تصمیم می‌گیرد سیمون را در شرکت به قتل برساند. نقشه بسیار ماهرانه و پر جزئیاتی می‌کشد که ده دقیقه ابتدایی فیلم را به خود اختصاص می‌دهد. ده دقیقه‌ای که بعید است کسی تماشایش کند و بتواند فیلم را رها کند.

فیلم‌ساز با رعایت ایجاز و ریتمی اندازه و در خور توجه، به‌شکلی پر جزئیات و دقیق صحنه قتل را به‌تصویر می‌کشد. چنین انضباط تصویری و ریزینی مفرد فیلم‌ساز را بیش از همه در آثار آلفرد هیچکاک فقید دیده‌ایم و فیلم از این‌رو بسیار وادار آثار اوست و شاید بخشی از جریان موج نو یعنی کشف دوباره فیلم‌سازان آمریکایی بخصوص در رشته سینمایی «هیچکاک‌ها و هاکسی‌ها» را اینگونه به نمایش می‌گذارد. همان حساسیت‌ها و همان کلوزشات‌های کارآمد سینمای هیچکاک که برآمده از توجه او به گوشه‌های کمتر دیده شده آثارش بودند، در اینجا نیز به چشم می‌خورد. مثل گرینهایی که تنها شاهد جنایت ژولین است و آن زوم رباستی هراس‌آور بر روی طناب آویزان روی نرده‌های تراس شرکت که می‌تواند ژولین را بی‌کم‌وکاست و به‌عنوان یک قاتل و جنایتکار تحویل قانون بدهد. ایده‌ای کوچک اما اساسی که مثل یک نقطه عطف در فیلم‌نامه، مسیر قصه را عوض می‌کند و بجای پیشروی داستان به‌سوی یک تعقیب و گریز میان قاتل و قانون، آن را مبدل به مرثیه‌ای عاشقانه و البته مضطرب و پریشان‌احوال می‌کند.

ژولین با دیدن مدرک جرم آشکاری که از خودش بر جای گذاشته به شرکت باز می‌گردد. اما بدلیل تعطیلی شرکت و خاموش کردن آسانسور از سوی نگهبان، تک‌وتنها در آسانسور گیر می‌افتد. درحالی‌که فلورنس در کافه‌ای منتظر اوست. ژولین بدلیل عجله‌ای که دارد، سوئیچ را روی اتومبیلش جا می‌گذارد و همین مسئله باعث ورود ورونیک (یوری برتین) و لویی (ژرژ بویولی) به قصه می‌شود.

دو جوان عاشق‌پیشه که اولی یعنی ورونیک در یک گل‌فروشی روبه‌روی محل وقوع قتل کار می‌کند و دومی یعنی لویی یک جوانک بیکار و علاف است. آن‌ها سوار اتومبیل ژولین می‌شوند و از شهر خارج. در بین مسیر از روبه‌روی کافه‌ای که محل قرار ژولین و فلورنس است عبور می‌کنند و در یک لحظه، ورونیک توسط فلورنس دیده می‌شود. از اینجا به بعد با سه موقعیت مجزا مواجهیم: ژولین که در آسانسور گیر افتاده و هیچگونه راه ارتباطی با بیرون از آنجا ندارد. فلورنس که بی‌خبر از ماجرا، سرگردان و پریشان، خیابان‌های پاریس را برای یافتن معشوقش جست‌وجو می‌کند و پرسه شبانه‌اش را با باران و آوازی که زیر لب زمزمه می‌کند، کامل می‌کند و آن دو جوان که شاید طرز دیدگاه و زیست کولی وارشان مهم‌ترین نشانه‌های اتصال فیلم به جوانانی که در نشریه اکسپرس از آن‌ها با عنوان موج نو نام‌برده شد، باشد. نوعی رهایی و دیوانگی آمیخته به شور جوانی در آن‌ها هست که بیننده کمی آشنا به سینمای موج نو را به یاد زوج معروف و محبوب پاتریشیا (جین سیرگ) و میشل (ژان پل بلمون دو) می‌اندازد. آن‌ها جوانان نسل پس از

جنگ ویرانگری هستند که دنیا را به مسیر دیگری پرتاب کرد. پس بیهوده نیست که در سفر بی‌هدفشان به ارتباط و یک همنشینی شبانه با یک زوج آلمانی که به‌عنوان گردشگر در فرانسه به‌سر می‌برند، برسد.

سکانس حضور ورونیک و لویی در سوئیت زوج آلمانی که متعاقباً به کشته‌شدن آن زوج توسط این دو جوان می‌انجامد سکانس قابل توجهی است؛ از این حیث که به‌شکلی کم‌تأکید بخشی از روحیه جوانان نسل بعد از جنگ دوم جهانی در فرانسه را به نمایش می‌گذارد. هرچند که قتل توریست‌های آلمانی ارتباطی به سابقه اشغال فرانسه توسط نازی‌ها ندارد، اما توجه کنیم به جایی که لویی از خوردن نوشیدنی امتناع می‌کند و از اهداف و آرمان‌ها و افکار متفاوتی حرف می‌زند که در سر دارد.

از آن سو، گیر افتادن ژولین در آسانسور که منجر به سرگردانی فلورنس در خیابان شده، برای فیلم‌ساز این امکان را پدید می‌آورد که پرسه‌زن‌های فلورنس را با نوعی زیبایی‌شناسی به‌تصویر بکشد که بی‌شباهت به رئالیسم شاعرانه فرانسوی نباشد. با اینکه رئالیسم شاعرانه عمدتاً مربوط به طبقه حاشیه‌نشین و کارگر فرانسه در دهه سی و به‌نوعی پیشگویی تلخی از وقوع جنگ بود، اما لویی مال از طریق طراحی و تأکید خاص بر تنهایی و تقدیر فلورنس مجدداً مؤلفه‌های سبکی آن سینما را احضار و از آن‌ها استفاده می‌کند.

از سوی دیگر این وضعیت بستری برای فیلم‌ساز بوجود می‌آورد که با وجود استودیویی بودن برخی سکانس‌ها (بطور مثال سکانس‌های شرکت تجاری سیمون کلارا که غالباً در استودیو فیلم‌برداری شده) دوربینش را به وسط شهر بیاورد. خیابان‌ها، نوشگاه‌ها و مناظری خارج از شهر مثل اتوبانی که لویی و ورونیک به‌شکلی دیوانه‌وار از آن گذر می‌کنند و تفرجگاهی که آن‌ها در آن ساکن می‌شوند، همه و همه به‌شکلی منسجم از بخشی از بیانیه موج نو تبعیت می‌کنند. (از این رو قرینه سرگشتگی شبانه فلورنس در این فیلم را شاید بتوان با پرسه بی‌هدف آنتوان در فیلم «چهارصد ضربه» مقایسه کرد)

حالا و پس از گذشته حدود شصت سال و پس از گذر از موج نو، «آسانسوری به‌سوی اعدام» بیش از آنکه در دسته موج نویی‌ها قرار بگیرد، یادآور نوزدهای آمریکایی و برخی از آثار هیچکاک است. اما حال و هوایی دارد که باعث می‌شود احساس کنیم ریشه‌هایی هم در سینمای فرانسه دهه پنجاه و قبل از ظهور موج نو دارد. اما فارغ از این شباهت‌ها و گسست‌ها، «آسانسوری به‌سوی اعدام» پس از این‌همه‌سال، هنوز جذاب و تماشایی است. فیلمی منسجم با بازی‌هایی کنترل شده و فیلم‌نامه‌ای دقیق که می‌شود بارها تماشایش کرد و از جزئیاتش لذت برد.





■ سردبیر: مهدی تیموری

■ صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهرداد تیموری

■ صفحه آرا: امیر بیات

■ مدیر روابط عمومی: مهسا تیموری

■ تحریریه: دکتر مهرداد فرشیدی، مجید سعیدی، اصغر قلندری، محمدرضا کاظمی، سیدرضا فیض آبادی، حسن صانعی پور و سارا نصرتی

■ نشانی: کرج - بلوار جمهوری شمالی - کوچه میثم - پلاک ۱ - طبقه ۲ - واحد ۶ تلفن - نمابر: ۳۴۴۹۹۲۵۵ چاپ: کهن



www.donyayehavadar.ir

دنیای هوادار

شنبه ۶ اردیبهشت ۱۴۰۴

شمارگان ۱۷۹۷

«دنیای هوادار» یاد روح قلم و مرام زنده یادان ناصر احمدپور و عباس عبدالملکی، بزرگان عرصه مطبوعات ورزشی کشور را پاس می دارد



ورزش همگانی، سلامت همگانی



هفته سلامت

سرآغازی سلامت آینده ای سرآمد



۱ تا ۷ اردیبهشت ۱۴۰۴

گرافیک:
مصطفی زیدآبادی نژاد

دانشگاه علوم پزشکی
هرمزگان